



پیغام عشق

قسمت هزار و هشتاد و سوم



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۸۵۲، غزل ۱۵۶۶، همراه با ابیات انتخابی

به نام خداوند عشق

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

تا با تو قرین شد دست جانم

هر جا که روم به گلستانم

در هر برنامه و غزل مولانای عزیز مشکل و مسئله انسان را بیان می کند تا به اهمیت از جنس هشیاری حضور و امتداد خدایتمان پی ببریم و از مشکل مان که بایستی کوتاه مدت در همانیدگی ها باشیم، آگاه شویم و آگاهانه همراه با رضایتمندی و عدم کردن مرکز و تسلیم شدن هویت خود را از آنها بیرون بیاوریم. این غزل در مورد اهمیت قرین و همنشین است.

زمانی که همانیدگی هایمان را از مرکزمان دور می سازیم و حس یکی شدن با خداوند و زندگی می کنیم و از وابستگی به زمان و مکان رها می شویم و خوشبختی و زندگی را از دیگران نمی خواهیم، در بهشت الهی به سر میبریم؛ یعنی هم درونمان فضاگشا می شود و هم انعکاس آن در بیرون که همان رفتار و کردارمان می باشد همیشه زیباست، پس هر کجا که می رویم و پا می گذاریم در گلستان می باشیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۶

تا صورت تو قرین دل شد

بر خاک نیم برآسمانم



و وقتی که دل و مرکز و درونمان را از همانیدگی ها خالی می کنیم و بر حسب آنها نمی بینیم و عدم را به عنوان خودمان شناسایی می کنیم، آسمان درون مان هر لحظه گشوده می شود و دل و مرکز مان همنشین و قرین صورت خداوند می گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلَّوْا وَّجْهَكُمْ

نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ

در هر کجا که هستید، روی خود را بسوی آن فضایی یکتایی که همان سلیمان درون و خدایت است بگردانید که این تنها چیز است که خداوند شما را از آن منع نکرده است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

میروود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان، صلاح و کینه ها

و ما با هر کسی که قرین و همنشین باشیم چه بخواهیم و چه نخواهیم خاصیت های همدیگر را می گیریم. اگر قرین مان من های ذهنی پردرد و پرکینه باشد، خاصیت های من ذهنی پردرد و پرکینه قرین و همنشین ما می گردد و اگر قرین و همنشین مان افراد به حضور یافته باشد، خصوصیات حضوری آنها را که همان برکات چهارگانه عشق الهیست را دریافت می کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

و ما بدون سخن گفتن و بدون رد و بدل شدن حرفی از خو و عادات همدیگر تاثیر می‌پذیریم و حال اگر پیشرفت نمی‌کنیم باید به قرین و مرکزمان رجوع کنیم. عدم پیشرفت ما ممکن است که یا بخاطر قرین بد باشد یا ما با قرین بد مانع پیشرفت دیگران می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۳

هم ترازو را ترازو راست کرد

هم ترازو را ترازو کاست کرد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۲

هر که با ناراستان هم سنگ شد

در کمی افتاد و عقلش دنگ شد

مولانای عزیز اشاره می‌کند که در درون هر یک از ما انسانها هم ترازو وجود دارد هم آینه، حال انتخاب با ماست که با قرین بد و انباشتگی‌ها برای خود ترازوی همانیدگی‌ها را انتخاب کنیم؟ و یا با قرین خوب و انداختن هم هویت شدگی‌ها ترازو عشق و فضا گشایی را؟



و اگر ما قرین خود را مولانای عزیز و برنامه گنج حضور قرار بدهیم ترازوی مان درست و راست می گردد و آینه درونمان انعکاسش را در بیرون به خوبی باز تاب می کند. چرا که هم وزن و هم سنگ شدن با من های ذهنی پردرد همانیده در مرکزمان اثرگذار خواهد بود و ما را به پایین ترین درجه من ذهنی خواهد انداخت و عقل من ذهنی احمق را به ما القا خواهد کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۲

ما چو کشتیها بهم بر می زنیم

تیره چشمیم و در آب روشنیم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۳

ای تو در کشتی تن رفته به خواب

آب را دیدی، نگر در آب آب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۴

آب را آبی ست کو می راندش

روح را روحی ست کو می خواندش

و ما باید بدانیم که هنگامی که در کشتی من ذهن به سر می بریم و بر حسب همانیدگی ها می بینیم، با عینک هم هویت شدگی ها دید خدایمان را تیره می سازیم و با همدیگر با مقاومت و قضاوت و ستیزه برخورد می کنیم. و غافل از این هستیم که کشتی من ذهنمان بر روی دریای فضا یکتایی شناور است و ما همواره در آغوش امن الهی قرار داریم و حال ما این آب



هشیاری حضور را، از جهان هستی دریافت می کنیم و آن را به هشیاری جسمی تبدیل کرده و در دردهایمان آنها انباشته می سازیم.

هشیاری ایزدی به ما می گوید که این کار را انجام نده و به آب هشیاری حضور خدایت بنگر و نگذار که توجه ات را چیزهای مادی این جهانی جذب کند. پس مقاومت نکن و اجازه بده که هشیاری تو عوض گردد و بدان که این روح و هشیاری را یک روح و هشیاری بزرگتری آن را اداره می کند.

مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۱۹

از بهر سکنجبین عسل ده

ما خود همه سرکه می فزاییم

پس حال ما با این سرکه های دردها و ترس ها و استرسها و غصه های مان که از عسلی که از فضای گشوده شده همراه با تسلیم از طرف زندگی به ما می رسد، سکنجبین درست می کنیم و با گوش دادن به برنامه گنج حضور روی خودمان کار می کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

چون که سرکه سرگی افزون کند

پس شکر را واجب افزونی بود

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸

قهر سرکه، لطف همچون انگبین

کین دو باشد رکن هر اسکنجین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۹

انگبین گر پای کم آرد ز خلّ

آید آن اسکنجین اندر خلّ

و اکنون من می آموزم که اگر در زندگی ام، افراد خانواده سرکه ها درد و ناراحتی ها را پخش کنند، من فضایی درونم را باز می کنم و ساکت می شوم تا بتوانم در کانون خانواده ام سکنجین درست کنم.

و می آموزم که این اوقات تلخی ها و مقاومت و قضاوت کردن ها از خاصیت های سرکه گی من ذهنیست و میل و لطف و جذبه و عنایت خداوند همواره انگبین و عسل و این دو پایه و اساس درست کردن اسکنجین میباشد و من می آموزم که این تعادل و هماهنگی را همواره در زندگی شخصی ام رعایت کرده و خود را با دیگران مقایسه نکنم و در برابر ناملایمات، عسل ریخته تا سکنجین زندگی ام متعادل و خوب گردد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳

با خار بودی همنشین چون عقل با جانی قرین

بر آسمان رو از زمین، منزل به منزل تا لقا



و می آموزم که وقتی که قرین و همنشین خودم را خارهای همانیدگی ها قرار داده بودم، در درد و رنج و غصه ها و ناراحتی هایم به سر می بردم، ولی اکنون این همانیدگی ها را با مرکز عدم و تسلیم و فضا گشایی و کار کردن روی خود و گوش دادن به برنامه های گنج حضور به حاشیه رانده و انتخابم را دردهایم قرار ندادم، و با جان جانان همنشین شدم و آسمان درونم، منزل به منزل و آهسته آهسته بی نهایت گشوده شد و مرا برای روبرو شدن با چالش های دیگر زندگی ام آماده ساخت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵

از مقامات تَبَّتِل تا فنا

پایه پایه تا ملاقاتِ خدا

*تبتل یعنی: بریدن و اخلاص داشتن

و می آموزم که برای ملاقات و رسیدن به خداوند و حضور داشتن و تبدیل شدن باید پله پله و مرتبه به مرتبه از مراحل مختلف فضاگشایی بگذرم و شناسایی کنم و پیوسته مرکز را عدم سازم و عدم باقی بمانم و در این کار تداوم داشته باشم تا به ملاقات خدا برسم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴

چو اندکی بنمودم، بدان تو باقی را

ز خوی خویش سفرکن به خوی و خُلقِ خدای



پس در نتیجه، مولانای عزیز به ما می‌گوید به اندازه کافی در این زمینه صحبت کردم و راه را به تو نشان دادم، باقی را خودت از طریق فضا گشایی و مرکز عدم و کار کردن روی خودت بدان و آگاه شو و از خوی بد من ذهنی و رفتارهای زشت او به سوی خُلق و خوی الهی سفر کن.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای زغم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم باشید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان.



به نام خدا

قصهٔ موسی که خدایت ماست با گوساله پرستان یعنی من های ذهنی سخن می گوید:

موسی به قومش گفت: با خودتان چیزی برنارید تا من شما را از بدبختی و گمراهی نجات دهم و به سرزمین موعود که فضای یکتاییست ببرم، ولی قوم موسی که مست خیالات خود بودند سرکشی کردند و گفتند: موسی نمی فهمد و طلاهایشان را که همانیدگیهایشان بود با خود برداشتند و یک سامری که نماد من ذهنی جهان است از طلاهای آنها یک گوساله ساخت و گوساله، بر اثر وزش باد صدایی ازش بیرون می آمد، من های ذهنی را فریب می داد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۶

گفت موسی با یکی مست خیال

که ای بد اندیش از شقاوت وز ضلال

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۷

صد گمانت بود در پیغمبریم

با چنین برهان و این خلق کریم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۸

صد هزاران معجزه دیدی ز من

صد خیالت می فزود و شک و ظن



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۳۹

از خیال وسوسه تنگ آمدی

طعم بر پیغمبری ام می زدی

موسی که نماد حضور ماست به گوساله پرست من ذهنی که از شراب همانیدگیها می خورد و مست خیال ذهن می شود و درد می آفریند، گفت: من هزاران بار معجزه کردم و تو دیدی ولی باز به پیغمبری من شک می کنی، ما هم صد جور معجزه از فضاگشایی دیدیم ولی باز شک می کنیم و من ذهنی را نگه میداریم و به خدا اعتماد نمی کنیم. وسوسه پریدن فکرها ما را دچار درد و خستگی می کند، ولی چون به جای خدا گوساله همانیدگیهای خود را می پرستیم به بزرگانمان طعنه می زنیم، قضاوتشان می کنیم و نمی دانیم اگر به حضور برسیم، پیغام رسان خدا می شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۰

گرد از دریا برآوردم عیان

تا رهیدیت از شر فرعونیان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۱

ز آسمان چل سال کاسه و خوان رسید

وز دعالم جوی از سنگی دوید



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۲

این و، صد چندین و چندین گرم و سرد

از تو ای سرد آن توهم کم نکرد؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۳

بانگ زد گوساله ایی از جادویی

سجده کردی که خدای من تویی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۴

آن توهمات را سیلاب برد

زیرکی باردت را خواب برد

موسی که نماد حضور ماست، می گوید از دریای سرخ که هشیاری ذهنیست راه را با فضاگشایی برای شما شکافتم تا از شر فرعونیان یعنی من های ذهنی جهان رها شوید و چهل سال کمک و نعمتهای زندگی را دریافت کردیم، با دعا و عصای فضاگشایی بر سنگ دلمان زدیم و چشمه های جوشان هدایت، امنیت، عقل و قدرت زندگی را دیدیم، سرد و گرم روزگار را چشیدیم ولی از سردی من ذهنی ما چیزی کم نشد و همچنان به دنبال صدای گوساله در ذهنمان هستیم. دیگران را قضاوت می کنیم و انصتوا نداریم تا زبان زندگی را بشنویم و این جادوی همانیدگیهاست که ما آنها را سجده می کنیم و به جای خدا می پرستیم و سیلاب صدای فکرهایمان با زیرکی ما را به خواب سرد و تنبلی ذهن می برد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۵

چون نبودی بدگمان در حق او

چون نهادی سر چنان ای زشت رو؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۶

چون خیالت نامد از تزویر او

وز فساد سحر احمق گیر او؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۷

سامریی خود که باشد ای سگان

که خدایی بر تراشد در جهان؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۸

چون درین تزویر او یکدل شدی؟

وز همه اشکالها عاطل شدی؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۹

گاو می شاید خدایی را به لاف

در رسولی چون منی صد اختلاف؟



چرا ما من ذهنی را نگه می داریم و به صدای گوسالهٔ سرمان شک نمی کنیم و با خوی زشت من ذهنی مقاومت می کنیم و فضا باز نمی کنیم تا کمک های خدا را ببینیم؟ چرا به حيله های ذهنمان که هشیاری ما را فاسد کرده شک نمی کنیم و مثل احمق ها جادوی وسوسه های فکرمان می شویم؟ مگر نمی فهمیم سامری ما هستیم که من ذهنی می سازیم و مثل سگان به من ذهنی خود وفا می کنیم و یک خدای ذهنی در جهان می تراشیم. چرا دل و جانمان را به حيلهٔ سامری سپردیم و در برابر حل مشکلاتمان بیکار و عاطل شدیم؟ از خود پرسیم ما که امتداد خدا هستیم شایسته است که گاو یعنی همانیدگیمان را بپرستیم و برای خداشناسی با صد اختلاف به جان هم بیافتیم و همدیگر را بکشیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۰

پیش گاوی سجده کردی از خری

گشت عقلت صید سحر سامری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۱

چشم دزدیدی ز نور ذوالجلال

اینست جهل وافر و عین ضلال

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۲

شُه بر آن عقل و، گزینش که تو راست

چون تو کانِ جهل را کشتن سزاست



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

گاو زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟

که احمقان را این همه رغبت شگفت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۴

ز آن عجبت دیده ایت از من بسی

لیک حق را کی پذیرد هر خسی؟

مولانا عقل من ذهنی را به عقل خر تشبیه می کند، که برای گاو یا من های ذهنی بزرگتر سجده می کند و خم می شود و حرص صید همانیدگیهای بیشتر جهلش را زیاد می کند و نمی گذارد نور خدا در مرکزش تجلی کند تا جایی که در ظلمت خود می پوسد، مولانا می فرماید: تف بر این چنین عقل و انتخابی که معدن فساد و درد است و شایسته مرگ می باشد، ای کسی که به صدای گاو زرینت مثل صدای خشم و زور گویی، صدای قضاوت و درد، صدای کنترل و بیهوده گویی من ذهنی ات علاقه مندی، آخر بگو این گاو تو چه می گوید؟ و چه می خواهد؟ مگر نه اینکه فقط احمقان من ذهنی را به سوی خود می کشد؟ و این همه گمراهی عجیب است و عجیب تر این است که معجزات خدا را با عقلی که در فضای گشوده شده می آید بارها دیدیم، ولی همچنان عقل من ذهنی خس را نگه می داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۵

باطلان را چه رباید؟ باطلی

عاطلان را چه خوش آید؟ عاطلی



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۶

زانکه هر جنسی رباید جنس خود

گاو، سوی شیر نر کی رو نهد؟


مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۷

گرگ بر یوسف کجا عشق آورد؟

جز مگر از مکر تا او را خورد

گاو زرین که من ذهنی است با فکرهای باطل و مرکز همانیده به سوی باطلان و کسانی که مرکزشان پر از درد است کشیده می شود و عاطلان و بیکاران به سوی بیکاران می روند و بادام پوک می کارند یا کارافزایی می کنند. مثلاً کسی که علاقه به غیبت و قضاوت دارد، نمی آید مولانا بخواند و روی خود کار کند. گاو به پیش شیر نمی رود زیرا اگر برود شیر او را می خورد.

ما اگر فضا باز کنیم شیر حضور، گاو من ذهنی ما را می خورد ولی ما نمی خواهیم و من ذهنی را نگه می داریم. مثال دیگری مولانا می زند. گرگ که به یوسف علاقه ندارد فقط برای ارضای شکمش او را می بلعد، من ذهنی یا نفس زنده، باشنده ایست که مثل گرگ در درون ما زندگی می کند و ما باید با فضاگشایی و پرهیز گرگمان را بکشیم وگرنه این گرگ یوسف زیبای ما را که حضور ماست، می بلعد.

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی 

دیبا از کرج



با سلام و درود فراوان

ایمان، به موازاتِ صبر در ما تقویت می‌شود

ما خیلی وقت‌ها در این مسیر معنوی به دنبال اعتماد کردن به خداوند هستیم. از خودمان می‌پرسیم: «خدایا چگونه به تو اعتماد کنم؟ چگونه به تو ایمان بیاورم و تعهدم را نشکنم؟»

خب همان‌طور که می‌دانیم، ایمان یک کیمیای قدرتمندی است. در این حد که ما اگر به یک اعتقاد و باور پوچ هم اشتباهاً ایمان بیاوریم، نسبت به باورهای دیگر کور می‌شویم و تک‌بعدی بر روی اعتقادمان تمرکز می‌کنیم.

ما در این راه خیلی مواقع مسیر اشتباه افکار همانیده این عوان و مأمورِ مُقتضی و خواهشگرِ نُفسمان را انتخاب می‌کنیم، چون ایمانمان به خدا کمتر است تا نسبت به من‌ذهنی. و خداوند هم به ما می‌گوید:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۸

چون فدای بی‌وفایان می‌شوی

از گمانِ بدِ بدان سو می‌روی؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹

من ز سهو و بی‌وفایی‌ها ببری

سوی من آیی گمانِ بدِ ببری؟

خداوند می‌گوید: «تو خودت را یعنی من را فدای آن تصاویر بی‌ارزش فانی که در ذهنت به آن‌ها علاقه داری می‌کنی. و این کار رو به خاطر اینکه نسبت به من گمان بد داری انجام میدی؟ به من اعتماد نداری؟ ایمان نداری؟»



و همچنین در بیت دوم می‌گوید: «من از اشتباه و بی‌وفایی و خیانت، پاک و مصون هستم. من تک‌تک قدم‌هایم درست و حساب‌شده و از روی عشق و خردم هستش. من بی‌نهایت فکر و عمل رو بدون ذره‌ای اشتباه می‌تونم از طریقت انجام بدم. اون وقت وقتی که در این دم، در این لحظه می‌خوای بین من و من ذهنی یکی رو انتخاب کنی، تو من ذهنی رو که دقیقاً برعکس من بی‌نهایت فکر و عمل رو با بی‌نهایت اشتباه انجام میده، انتخاب می‌کنی؟»

خوب این حرف‌های خداوند است. شاید در آن لحظه جوابی نداشته باشیم. شاید ندانیم دقیقاً مشکل از کدام سرچشمه جاری میشه. شاید شناسایی‌مان هنوز آنقدر شفاف نشده و هنوز ذهنمان را برفکی می‌بینیم، ولی در هر مرحله‌ای که هستیم، مسلماً یکی از دلایل اصلی و مهم، نداشتن ایمان و اعتماد به خداست. دقیقاً همین که خداوند گفت. گفت: ما به او اعتماد نداریم و فکر می‌کنیم ممکن است بدبخت و گمراه بشویم، اگر خدا را انتخاب کنیم.

عجب پرده عجیبیست این من‌ذهنی!! که ما را تا این حد گمراه می‌کند و کار ما انسان‌ها را به جایی می‌رساند که به خداوند بی‌اعتماد و بدگمان بشویم، اما خود خداوند جواب را به ما می‌دهد. کم‌کم می‌کند تا منشأ مشکل رو بشناسیم و به کمک کیمیای شگفت‌انگیز و بسی قدرتمند، ایمان رو در خودمون تقویت کنیم و دیگر به او بدگمان نشویم. بلکه به من‌ذهنیمان بدگمان بشویم:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۰

صبر از ایمان بیابد سرگله

حَيْثَ لَا صَبْرَ فَلَا إِيمَانَ لَهُ



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۰۱

گفت پیغمبر: خدای ایمان نداد

هر که را صبری نباشد در نهاد

*سر کله: تاج سر، کلاه

خب این از حدیثی از حضرت رسول آمده که می‌فرمایند: «هر که را صبر نباشد، وی را ایمان نباشد».

کلید صبر است. صبر از ایمان تاج سر پیدا می‌کند. و جایی که صبر نیست، ایمان نیست. یعنی هر لحظه‌ای که ما صبر نداریم، ایمانی هم نسبت به خدا به دست نمی‌آوریم.

خداوند خودش جواب رو به ما داد. این مانند خورشید تمام راه معنوی ما و حتی مادی ما را روشن می‌کند و کمکمان می‌کند که در لحظه انتخاب درست داشته باشیم. انتخاب درست چیست؟ صبر.

اصلاً محال است که انسان فضاگشا صبر نداشته باشد. صبر، تداوم فضاگشایی ماست. با پشتوانه صبر است که می‌توانیم این بی‌نهایت حضرت را تا بی‌نهایت، توسط فضاگشایی بالا برویم. و صدرِ راهمان را خود راه بدانیم. یعنی فضاگشایی مستمر. و این فضاگشایی مستمر فقط و فقط با صبر امکان‌پذیر است. هر وقت صبر داشتیم، ایمان هم به موازات صبر در ما زنده می‌شود. ترازوی ایمان تغییر می‌کند. این دفعه به خدا اعتماد می‌کنیم و به من‌ذهنی‌مان بی‌اعتماد می‌شویم و این را یادآور بشیم که:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه تاش

کار کن، موقوف آن جذبه مباش



یعنی درست است که خودِ خداوند با لطف و مهرش، هر لحظه ما را جذب می‌کند و دمِ او قطرات ایمان و صبر و عشق را در ما پدیدار می‌کند. اما ما باید کار کنیم. باید کار کنیم تا این قطره‌ها به جوی خروشان مملو از فضاگشایی و صبر و ایمان و عشق و خرد و امنیت بشود. باید کار کنیم. وگرنه نتیجه مطلوب حاصل نمی‌شود و همچنان کفه ترازو به نفعِ من‌ذهنی‌مان خواهد بود و همچنان به خدا بی‌اعتماد خواهیم ماند.

پس باید کار کنیم تا بتوانیم همواره به روی خداوند نگاه کنیم و در راه دیدارش صبر کنیم و به موازات صبر، به او ایمان خواهیم داشت و خوشبخت واقعی خواهیم شد. کار همین است. فضاگشایی همراه صبر.

شاد باشید

اشکان از مازندران

با سلام و درود

از برنامه ۹۳۹ گنج حضور

انقباض و واکنش ممنوع

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

چه چگونه بد عدم را، چه نشان نهی قدم را

نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

وقتی منقبض می شوید و واکنش نشان می دهید، یعنی دارید عدم را، جنس خدا را یا خدا را که خودتان هستید، به صورت جسم در می آورید و نشان دار می کنید و می روید به سبب سازی ذهن. ما حق نداریم عدم را، خدا را نشان دار بکنیم، یعنی در این لحظه ما اجازه نداریم، منقبض بشویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

قبض دیدی چاره آن قبض کن

زانکه سرها جمله می روید ز بن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

بسط دیدی، بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده



قبض دیدی، این دو بیت را بخوان، چاره قبض فضاگشایی و پذیرش اتفاق این لحظه است. در این لحظه ما توانایی انتخاب داریم، و این توانایی را به هیچ وجه نمی توانیم تفویض کنیم و از زیر مسئولیتش هم نمی توانیم دربرویم. این مسئولیت شما است که در این لحظه فضاگشایی بکنید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترد بهر ما بساط

که بگویند از طریق انبساط

پس در این لحظه منبسط می شوید، هر چه که ذهن نشان می دهد، فضا را باز می کنید. بنابراین هشیاری تان نظر می شود و زیر نفوذ قضا و کن فکان قرار می گیرید، یعنی خداوند به شما کمک می کند و خرد زندگی می ریزد به فکر و عملتان.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دم او جان دهدت رو ز نَفَخْتُ بپذیر

کار او کن فیکون است نه موقوف علل

باید فضا را باز کنی، اجازه بدهی دم ایزدی، دم زندگی، از تو بگذرد. دم زندگی که بگذرد، نه تنها تو را، بلکه همه چیز را زنده می کند. و نحوه زنده شدن خودت و شکوفایی ابعاد مادیت را هم، با ذهن نمی توانی شناسایی کنی، باید فضا را باز کنی تا انجام بشود، کار زندگی محدود به سبب‌هایی که ذهن می شناسد، نیست.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۰

هی ز چه معلوم گردد این؟ ز بعث

بعث را جو، کم کن اندر بعث بحث

هی آگاه باش که این موضوع فضاگشایی و زنده شدن به هشیاری، به زندگی، که از طریق کن فکان انجام می‌گیرد را نمی‌شود با ذهن فهمید. این وقتی معلوم می‌شود که نسبت به من ذهنی بمیری یا حداقل بکشی عقب به ذهنت نگاه کنی. پس اینها را نبر به ذهنت که درباره‌اش گفت و گو کنی، وگرنه در ذهن گیر می‌افتی. به جای توضیح خواستن و پرسش و پاسخ، تو فضا باز کن به او زنده بشو، آنگاه متوجه می‌شوی. نیازی به فهمیدن نیست، فضای گشوده شده در ما هست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر

نیست اسباب و وسایط ای پدر

وقتی درد پیش می‌آید یادت باشد که همانیدگی را زندگی (مسبب) می‌زند. باید این درک را داشته باشی که فضا را باز کنی و این کار با صبر و شکر و پرهیز میسر است.

با سپاس 🙏

الناز از آلمان





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com